

بين خوارج الأمس والوهابية از خوارج ديروز تا وهابيت امروز

المبدأ الأساسي لخروج الخوارج على علي بن أبي طالب (ع) بل وخروجهم على الإسلام هو قولهم (لا حكم إلا لله)، ظاهر خادع وباطن أسود ولا يُخدع به إلا الأعراب الجهلة الذين لا يكادون يفقهون حديثاً (الأعراب أشدُّ كُفراً ونفاقاً وأجدرُ ألاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)¹.

دليل اصلی یا ریشه‌ی خروج خوارج بر علی بن ابی طالب (ع)، و بلکه خروج آنها بر اسلام جمله‌ی «لا حکم الا لله» (هیچ حکمی نیست جز حکم خدا) بود که بر زبان می‌راندند؛ شعاری که ظاهری فریبنده ولی باطنی سیاه دارد، و فقط اعراب بادیه‌نشین نادان که سخنی را فهم نمی‌کردند، فریب آن را خوردند: «عرب‌های بادیه‌نشین کافرتر و منافق‌تر از دیگرانند و به بی‌خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است، سزاوارترند و خدا دانا و حکیم است»².

هذا قول الخوارج (لا حكم إلا لله)، وهي كلمة حق فالحكم لله. این سخن «لا حکم الا لله» که بر زبان خوارج جاری شد، البته سخنی درست و حق است و حکم تنها از آن خدا است.

أما عبادتهم الظاهرية فكانوا من أعبد الناس، وأكثر الناس صلاة في المساجد والمحافل.

1 التوبة : 97.

2 توبه: 97.

عبادت ظاهری خوارج به گونه‌ای بود که ایشان جزو عابدترین مردم بودند و در مساجد و محافل بیش از همه نماز می‌خواندند.

أما قتالهم عن عقيدتهم فيكفي أن تعرف أنهم استقتلوا في النهروان حتى لم ينج منهم إلا القليل.

اما در مورد جنگ کردن آنها در دفاع از عقیده‌شان، همین بس که بدانی آنها در نهروان تا حدّ مرگ قتال نمودند به طوری که فقط عده‌ی اندکی از آنها نجات یافت.

ومع ذلك لم يعرفوا بل ولم يحملوا من الإسلام شيئاً، وهذان حديثان عن رسول الله في الخوارج في أول الزمان ، وفي آخر الزمان (الوهابية):

با این حال خوارج چیزی از (معارف و حقایق) اسلام را عارف و حتی حامل نبودند. این دو حدیث که از پیامبر خدا روایت شده است، به خوارج در اول الزمان و در آخر الزمان (وهابیون) مربوط می‌شود:

الحديث الأول:

عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه، قال: (بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقسم قسماً، إذ أتاه ذوالخويرة وهو رجل من بني تميم، فقال: يا رسول الله اعدل، فقال: ويلك ومن يعدل إذا لم اعدل؟ قد خبت وخسرت إن لم أكن أعدل. فقال عمر: يا رسول الله ائذن لي فيه فأضرب عنقه، فقال: دعه فإن له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم، وصيامه مع

صيامهم، يقرؤون القرآن، لا يجاوز تراقيهم، يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية، ينظر إلى نصله فلا يوجد فيه شيء، ثم ينظر إلى رصافه فلا يوجد فيه شيء، ثم ينظر إلى قضيه وهو قدحه فلا يوجد فيه شيء، ثم ينظر إلى قذذه فلا يوجد فيه شيء، قد سبق الفرث والدم آيتهم رجل أسود إحدى عضديه مثل ثدي المرأة أو مثل البضعة تدرر، ويخرجون على حين فرقة من الناس.

حديث اول:

ابوسعید خدری (رض) گفته است: «نزد پیامبر خدا (ص) بودیم و آن حضرت مشغول قسمت کردن (غنایم جنگی) بودند. کسی به نام ذوالخویصره که از بنی تمیم بود نزد او آمد و گفت: ای رسول خدا به عدل رفتار کن. حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی می تواند عدل بورزد؟! اگر به عدالت رفتار نکنم، زیان کار و ناکام خواهم شد. عمر گفت: ای رسول خدا بگذار تا من گردنش را بزنم. حضرت فرمود: او را واگذار، او همراهانی دارد که کسانی از شما نمازش را در مقابل نماز آنها و روزه اش را در مقابل روزهی آنها حقیر و ناچیز می شمارید، قرآن می خوانند ولی از حنجره شان تجاوز نمی کند، اینها از دین خارج می شوند مانند خارج شدن تیر از کمان؛ به سرنیزه ی خود نگاه می کند چیزی را نمی بیند، به محل داخل شدن تیر نگاه می کند چیزی را نمی یابد، به نیام شمشیر نگاه می کند چیزی را پیدا نمی کند، به پیر تیر نگاه می کند چیزی در آن پیدا نمی شود، از محتویان درون شکمبه و از خوردن پیشی گرفته است. علامت و نشانه ی این گروه این است که در میان آنها مردی سیاه وجود دارد که یکی از بازوانش مثل پستان زن است، یا مثل قطعه گوشتی است که حرکت می کند. زمانی این گروه پیدا می شوند که مردم تفرقه و اختلاف داشته باشند.

قال أبو سعيد: فأشهد أني سمعت هذا الحديث من رسول الله صلى الله عليه وسلم، وأشهد أن علي بن أبي طالب قاتلهم وأنا معه. فأمر بذلك الرجل فالتمس فأتي به حتى نظرت إليه على نعت النبي صلى الله عليه وسلم الذي نعته) 3.

ابوسعید گفت: شهادت می‌دهم که من این سخن را از پیامبر (ص) شنیدم، و شهادت می‌دهم که علی بن ابی طالب با آنها جنگید و من با او بودم. ایشان دستور داد که در پی آن مرد بگردند. جست‌وجو کردند و او را یافتند. او را آوردند و من به او نظر می‌کردم، درست همان اوصافی را داشت که پیامبر (ص) بیان فرموده بود» 4.

الحديث الثاني في خوارج آخر الزمان (الوهابية):

عن سويد بن غفلة، قال: (قال علي: إذا حدثتكم عن رسول الله فلاّن آخر من السماء أحب إلي من أن أكذب عليه، وإذا حدثتكم فيما بيني وبينكم فإن الحرب خدعة، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: يأتي في آخر الزمان قوم حدثاء الأسنان، سفهاء الأحلام، يقولون من خير قول البرية 5، يمرقون من الإسلام كما يمرق السهم من الرمية، لا تجاوز إيمانهم حناجرهم، فأينما لقيتموهم فاقتلوهم، فإن قتلهم أجر لمن قتلهم يوم القيامة) 6.

حديث دوم درباره خوارج آخر الزمان (وهابی‌ها):

سوید بن غفله می‌گوید: علی (ع) فرمود: «هرگاه برای شما حدیثی از رسول الله (ص) بیان می‌کنم، ترجیح می‌دهم که از آسمان به زمین بیفتد ولی سخنی دروغ به رسول خدا (ص) نسبت ندهم، اما هرگاه از جانب خود با شما سخن

3 صحیح البخاری - البخاری : ج 4 ص 179.

4 صحیح بخاری - بخاری: ج 4 ص 179.

5 اي التوحيد فالوهابيون يدعون أنهم يطلبون التوحيد وينبذون الشرك.

6 صحیح البخاری - البخاری : ج 4 ص 179.

می‌گوییم، پس همانا جنگ، فریب و خدعه است. شنیدم که پیامبر خدا (ص) می‌فرمود: در آخرالزمان قومی می‌آیند که کم سن و کم فکرنده، بهترین کلام‌ها را بر زبان دارند⁷، از دین خارج می‌شوند مانند خارج شدن تیر از کمان، ایمانشان از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند، هر جا به آنان رسید با آنان بجنگید، زیرا کشتن آنها برای قاتل ثواب اخروی دارد⁸.

وأجد من الضروري تحليل مرتكز الخوارج وهو مرادهم من قول (لا حكم إلا لله)، وبيان مدى مطابقتها لتوحيد الوهابية المدعى، فيتبين أنهم خوارج آخر الزمان.

لازم می‌دانم متذکر شوم آنچه خوارج متمرکز شده بودند که همان منظور آنها از شعار «لا حكم الا لله» و جنبه‌های مطابقت آن با توحید مورد ادعای وهابیت است، تجزیه و تحلیل شود که در این صورت مشخص خواهد شد که اینها، همان خوارج آخرالزمان هستند.

إن علياً (ع) لما سمع قول الخوارج " لا حكم إلا لله "، قال (ع): (كلمة حق يراد بها باطل، نعم إنه لا حكم إلا لله، ولكن هؤلاء يقولون لا إمرة إلا لله، وإنه لا بد للناس من أمير بر أو فاجر يعمل في أمرته المؤمن، ويستمتع فيها الكافر، ويبلغ الله فيها الأجل، ويجمع به الفيء، ويقا تل به العدو، وتأمين به السبل، ويؤخذ به للضعيف من القوي حتى يستريح به بر ويستراح من فاجر).

⁷ یعنی توحید وهابیت که ادعا می‌کنند توحید را طلب می‌کنند و از شرک، بیزارند.

⁸ صحیح بخاری- بخاری: ج 4 ص 179.

حضرت علی (ع) آنگاه که شعار خوارج را شنید که می‌گفتند «لا حکم الا لله»، فرمود: «سخن حقی است که از آن اراده‌ی باطل شد. آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند: زمامداری، جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند، تا مؤمنان در سایه‌ی حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله‌ی حکومت بیت المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند».

(وفي رواية أخرى أنه (ع) لما سمع تحكيمهم، قال: (حکم الله أنتظر فيکم (وقال) أمّا الإمرة البرة فيعمل فيها التقى، وأمّا الإمرة الفاجرة فيتمتع فيها الشقي إلى أن تنقطع مدته وتدرکه منيته) 9.

و در روایت دیگری آمده است، چون سخن آنان را درباره‌ی حکمیت شنید، فرمود: «منتظر حکم خدا درباره‌ی شما هستم». و نیز فرمود: «اما در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می‌کند ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهره‌مند می‌شود تا مدتش سرآید و مرگش فرا رسد» 10.

إن معنى هذا الشعار (لا حکم إلا لله): هو حاكمية الله، أي أن من يرفعه المفروض أنه لا يقبل إلا بحاكمية الله التي تتمثل بالقانون الإلهي والحاكم المعين من الله، فالمفروض أن من يرفع

9 نهج البلاغة : ج 1 ص 91.

10 نهج البلاغة: ج 1 ص 91.

هذا الشعار يطالب بتطبيق القانون الإلهي وتمكين الحاكم المنصب من الله.

معنای این شعار «لا حکم الا لله» همان حاکمیت خدا است، یعنی کسی که چنین شعاری سر می‌دهد، باید فقط حاکمیت الهی را که در قانون الهی و حاکم تعیین شده از سوی خدا متبلور می‌شود، پذیرا باشد. منادی این شعار باید خواهان اجرای قانون الهی و فرمانبرداری از حاکم نصب شده از سوی خدا باشد.

هذا هو معنى هذه الكلمة (لا حكم إلا لله)، وهذا هو المفروض أن يكون مطلب من يرفعها شعاراً، ولكن الخوارج جاءوا بهذه الكلمة لنقض حاكمية الله، لقد رفعوها بوجه علي (ع) بالذات وهو خليفة الله والوصي المنصب من الله، هم بحسب ظاهر الكلام لا يرفضون الله، فقط يرفضون علياً (ع)، ولكن لو تدبرنا موقفهم نجده تماماً كموقف إبليس الذي لم يرفض السجود لله بل كان طاووس الملائكة من كثرة العبادة ولكنه فقط رفض السجود لآدم (ع) خليفة الله.

این است معنای «لا حکم الا لله» و خواسته‌ی کسی که چنین شعاری سر می‌دهد نیز باید همین باشد؛ ولی خوارج این شعار را برای نقض حاکمیت خدا پیش انداختند. آنها این سخن را در برابر علی (ع) که خلیفه‌ی خدا و وصیّ نصب‌شده از جانب خدا بود بالا بردند. این عده در ظاهر، امر خدا را کنار نمی‌زدند بلکه فقط از علی (ع) سرپیچی می‌نمودند ولی اگر ما در موضع‌گیری آنها دقیق شویم، آن را کاملاً مطابق با موضع‌گیری ابلیس می‌بینیم که از سجود برابر خدا سرباز نزد بلکه وی از شدت و زیادی عبادت، طاووس ملائکه لقب گرفته بود و فقط از سجده بر جانشین خدا، آدم (ع) سرپیچی نمود.

و جواب الإمام علي (ع) في نقض مرادهم هو الواقع الموجود، فمع وجود المجتمع الإنساني (الناس) لأبد من وجود قانون وحاكم يقوم بتطبيق القانون؛ لتنظيم حياة هذا المجتمع، فإذا رفض القانون الإلهي والحاكم (البر، التقى) المنصب من الله جاء القانون الوضعي والحاكم الطاغوت (الفاجر) حتماً؛ لأن الواقع لا يخلو من أحدهما، قال (ع): (وإنه لا بد للناس من أمير بر أو فاجر).

پاسخ امام علی (ع) برای نقض مراد و منظور آنها، همان چیزی بود که در صحنه جریان داشت. با وجود جامعه‌ی انسانی (مردم) وجود قانون و حاکمی که قانون را اجرا می‌کند، یک ضرورت است تا بر این اساس زندگی این جامعه سر و سامان یابد. اگر قانون الهی و حاکم «نیکوکار و متقی» که از سوی خدا به این سِمَت نصب شده است پذیرفته نگردد، قطعاً نوبت به قوانین موضوعه و حاکم طاغوت (بدکار و فاجر) می‌رسد زیرا به هر حال صحنه از یکی از این دو خالی نخواهد ماند. علی (ع) می‌فرماید: «مردم الزاماً باید حاکمی داشته باشند، نیکوکار باشد و یا بدکار».

الآن فقط أطلب أن نستحضر المواقف الثلاثة:

اکنون فقط می‌خواهم سه موضع‌گیری را یادآور شوم:

إبليس (لعنه الله): رفض السجود لآدم، (رفض أن يكون آدم "خليفة الله" واسطة بينه وبين الله).

ابلیس لعنت الله: از سجده بر آدم (ع) سر باز زد (نپذیرفت که آدم (ع) جانشین خدا، بین او و خدا واسطه شود).

الخوارج: رفضوا أن يكون الحاكم إنساناً منصّباً من الله، حيث قالوا لا حكم إلا لله وهم يريدون لا إمرة إلا لله، (أي إنهم رفضوا أن يكون إنسان (خليفة الله) واسطة بينهم وبين الله) وهم يدعون بهذا التوحيد ونبذ الشرك !!

خوارج: نپذیرفتند که حاکم، انسانی منصوب از سوی خدا باشد؛ می گفتند «لا حکم الا لله» و قصدشان آن بود که «لا إمرة الا لله» (فرمانروایی جز از آن خدا نیست) یعنی آنها نپذیرفتند که «انسان (خليفة الله) بین آنها و خدا واسطه شود و با این حال ادعای توحید و به کنار نهادن شرک نیز دارند!

الوهابية: هم يرفضون أن يكون إنسان (خليفة الله) واسطة بينهم وبين الله، ويدعون بهذا التوحيد ونبذ الشرك أيضاً!!!!
وهابيت: آنها نمی پذیرند که انسان (خليفة الله) بین آنها و خدا واسطه شود و با این حال ادعای توحید و به کنار نهادن شرک نیز دارند!

ما هو الفرق بين المواقف الثلاثة؟؟!!
تفاوت بین این موضع گیری های سه گانه در چیست؟؟!!

لو دققنا في المواقف الثلاثة لوجدنا أن مطابقة موقف الخوارج لموقف إبليس ربما يحتاج إلى التوضيح المتقدم، أما مطابقة موقف الوهابية لموقف إبليس فلا أعتقد، حيث إن موقفهم (اعتقادهم) صورة طبق الأصل لموقف إبليس، فأين يكون موضع التوضيح لو أردناه؟

اگر ما در این موضع‌گیری‌های سه‌گانه دقت کنیم، درمی‌یابیم که تطبیق نگرش خوارج با دیدگاه ابلیس شاید به توضیحی که بیان شد، نیاز داشته باشد ولی به گمانم مطابقت دادن طرز فکر وهابی‌ها با نگرش ابلیس به چنین چیزی نیاز ندارد؛ زیرا موضع‌گیری (و اعتقاد) آنها کپی برابر اصل از موضع‌گیری ابلیس است لذا اگر ما بخواهیم چیزی را توضیح دهیم، چه می‌توانیم بگوییم؟!

* * *